منوچهرجمالی

# سیـمـرغ ، خدای مِـهــر
# یا « صنمِ سپهرچهارم »
# عنکبوتیست کـه
# با تارهای تراویده ازجانش
# گیتی یا خانـه اش را می تند

**خدای ِدی به دین (روز23) ، یا « شنبلید »**
**عنکبوتیست که « خانـه اش، گیتی »را می تند**

**Metamorphos**
**vartenak** وردنه =
**متامُـرفُز = فَـرگَـرد= فروهـر**
**بُـن انسان وخدا درفرهنـگ ایرانست**
***عنکبوت ، زنبور عسل***
***پروانه ، کرم ابریشم***

هنگامی انسان، آبستن به اندیشه ای میشود ، و آن را میزاید و میتواند به عبارت درآورد ، که ناگهان درجستجوهایش ، به « **پدیده ای ویژه، در طبیعت یا اجتماع** » ، برخورد کند ، که درآن پدیده ، آن اندیشه ، فوق العاده چشمگیرمیشود. دریوغ شدن آن اندیشه نهفته وناگویا ، با این پدیده نادر، آذرخش بینش ، زده میشود .این یوغ ، یا جفت شدن خردِانسان، با آن پدیده ای ویژه است ، که نهفته و نادانسته ، آن را میجوید، و هنگامیکه ناگهان، در دیده میافتد ، سرچشمه زایش اندیشه ایست که بدون این برخورد و جفت شدن ، ناگرفتنی ونادیدنی میماند .

**سراندیشه « بستگی و پیوستگی سراسرچیزها به هم »** ، درنهان ، به این جستجو میکشد که : **چگونه میتواند گوهرخودِ یک جان ، چیزدیگری را، ازگوهر خود، پدید آورد** ؟ چگونه میتواند« گوهر خود » ، به « دیگری » منتقل شود . **چگونه« خود» میتواند ، تحولِ وجودی، به اندیشه و کردار و گفتار و احساساتش بیابد** ؟ چگونه خوشه نخستین جهان، که مجموعه تخمهای همه کیهانست ( ارتا و بهمن = خوشه پروین = 6 + 1= 7) ، میتواند تحول به آسمان و زمین و آب وگیاه و جانور و انسان بیابد ؟ **چگونه انسان میتواند تحول به خدا بیابد ؟**

**خدا** ، یا « خوشه نخستین»، **هستیِ « تحول پذیر**، یا **Metamorphos**= دگردیس شونده= وردنه **vartenak** » = گردنده و گشتی (= وشتی ) هست . **ارتای خوشه** ( ارتا خوشت » که زرتشت اورا به « اردیبهشت » ، کاسته است ، **ارتا فر ورد** هم هست. چرا ارتا ، « **فرورد**» هست ؟ « **فرورد** »، **یا « فرگرد » ، یا « فروهر» یا « فره وشی »، نامهایِ« اصل تحول پذیری » و دگردیسی ، یا « وردنه » هست** .**ازوجود وگوهرخود او** ست که گیتی ( آسمان و آب و زمین و... )، بافته و رشته میشود ، و به آنها ، تحول می پذیرد . هرجانی درگیتی ، خانه اوست . **خدا ، یا« بُن گیتی »** ، « **خود گَرد** » ، « **خود گشت » یا « فرگرد = فروهر» است** . خودش درگیتی ، درهرچیزی ، خانه خودش میشود .

همه ذرات ، پریشان ، زتو ، کالیوه وشادان
همه دستک زن و گویان : که **تو در« خانه » مائی**
همه درنور، نهفته . همه در لطف تو خفته
**غلط انداز بگفته : که خدایا تو کجائی ؟**
چو من این وصل بدیدم ، همه آفاق دویدم
طلبیدم ، نشنیدم که چه بُد نام خدائی

خدا، چیزی را فراسوی گوهر ِ خود ، با امروقدرت ، خلق نمیکند ، بلکه **خودش ، همان چیز، میگردد** . خدا ، خودش ، **روند ِ زمان** میگردد . خدا یا « سپنتا » ، خودش ، سپنج ( گذر، و جشن پذیرش نوو شگفتی ِ آنچه میآید ) میگردد . « گذر»، چهره یابیهای گوناگون ِ هستیِ خدا در روند زمان هست ، نه « فنا و نابودشوی » . خدا ، گیتی « میگردد » . خدا ، انسان ، میگردد . **ازاینجاست که « جان وخرد » ، مقدس هستند. ازاینجاست که جنبش یا حرکت ( حرکه=ارکه ) ، فنا وگذر نیست ، بلکه جشن ِ زایش نو و رقص هست . ازاینجاست که زندگی درگیتی ، اصالت پیدا میکند .**

« **وردنه** » ، چوبی را گویند که چرخ ، برگرد آن میگردد که درعربی« محور» مینامند . این« محور چرخ نخ ریسی» را درنائینی ، **ارکه** میخوانند که همان « ارکه من ، یا بهمن » است . بهمن ، ارکه یا وردنه جهان هستی است .همچنین به چوب درازوگردی نیز که خمیر را با آن ، پهن میکنند ، وردنه گفته میشود . گیتی ، دراصل ، **وجودخدا** ، **به شکل چانه خمیراست ، که خودرا پهن میکند ، و گیتی میشود. جهان ، نانیست که از چانه خمیرگونه خدا** ، **پهن ساخته شده است** . در پارسی باستان به شهر نیز، « وردنه vardana و دراوستا ورزنهverezena » گفته میشد ، که امروزه « برزن » شده است . برپایه این اندیشه ، آئین « **نان درون** » درفرهنگ ایران پیدایش یافت. نان درون ، نمایش « گیتی » یا « شهر» است که ازچانه خمیرخدا، به وجود آمده است. « **آردی** » که ازآن ، نان پخته میشود ، همان **« ارتا»** = **« آرد »** هست که خدای خوشه گندم وجو است . خوردن « نان

» ، غرس کردن یا کاشتن تخم خدا ، در تن ِ خود بشمار میرفت . هنوز « نان » درکردی ، به معنای 1- تو نهادن 2- غرس کردن است. به خدای مادر( سیمرغ ) هزاره ها ، « **نا نا** » گفته میشده است، که امروزه به شکل سبک شده ِ « **ننه** » در آمده است .**خدا ، خمیریست که پهن و گرد، و تبدیل به گیتی میشود** ، و این موضوع ، درفرصت دیگر، بررسی خواهد شد . برای این خاطراست که هنوز نیز مردم ، سوگند به « نان » میخوردند.

یکی از تصویر های « **پروین** » که اصل جهان شمرده میشد ، همین « چرخ » بود ، و ستاره هفتمین درمیانش ، که بهمن باشد ، نقش همین **ارکه = بهی = وردنه** را بازی میکرد . وردنه ، اصل دگردیسی و« متا مُرفُز= **دیگرگشتن ِ خود** » است . « فرورد » که پیشوند « **فروردین** » باشد ، به معنای « **متامُرفُز**» است، وفرورد+ دین ، به معنای « زهدان یا جای دیگرگشتن ، دیگرشدن » است . و همین واژه « فرورد » است که « فرگرد، یا فروهر، یا فره وشی» شده است . **سیمرغ یا ارتا فرورد** ، « **ارتای متامُرفُز» دربُن هرانسانی است** . این اصل، درتن انسانست که **پروانه= روان** یا مرغ چهارپرمیشود .

درجانورشناسیZoologie ارسطو، دیده میشود که« **پروانه**» همان معنای **روان psychai** را دارد . واژه **پسیکولوژی** امروزه ، که روانشناسی باشد ، ازهمین واژه ساخته شده است . روان هرانسانی ، رام است ، که دراصل « مادرزندگی » شمرده میشده است ( درآثارمانی ، رام = مادر زندگی ) که نزد رومیها« **ونوس Venus** » و نزد یونانیها « **Aphrodite افرودیت** » خوانده میشود .

این اندیشهِ متامُرفُز، یا « فرا وردنه = فرا گردنده = فرگرد = فروهر= فره وشی » خدائی که به شکل تخم ، درجان هرانسانی که خانه اش هست ، افشانده میشود ، **هم بیان متامورفوز خدا به گیتی ، و هم بیان متامورفوز جانها و انسانها ، به خدا بود .** پسوند« فره وشی » ، که « وشی» باشد، و دراصل به معنای «خوشه » است ، درتبری ، به معنای « باز»، یا عقابست . خوشه

، قوش ، هم « واش »( گردونه درپهلوی ) وهم « وشی » ، شهباز( درتبری ) میگردد . « **وشتن » که دوباره زنده شدن و رقصیدن باشد ، بیان همین « روند انتقال ، ازیک حالت به حالت دیگر= متامُرفُز» بود** . رقص (رخس درکردی ) ، به معنای پای بازی و تکوین یابی ازنو است ( رخس درکردی این هردو معنا را دارد ) . این روند انتقال یابی گوهری، یا « **خود ، دیگری گشتن ، خود ، دیگری شدن** » ، که درآئین میترائی **Transitu** خوانده میشد، درپدیده های طبیعی مانند : 1- کارتنک ( دیو پای ) و2- درزنبورعسل و3- کرم ابریشم ( دیوه ) ، چشمگیر وملموس میگردید .

گل « دی به دین » که روز 23 هرماهی میباشد ، **شنبلید** است، و درست همین شنبلید ، یکی از نامهای کارتنک یا عنکبوت یا غنده است . **کارتنک وزنبوز عسل و ابریشم ( بهرامه، نام سیمرغ است ) گوهر خدائی داشتند** ( دیو ، دیوه ، دی به دین ). این **روند دگردیس شدن وجودی ، چه ازخدا به انسان ، و چه ازانسان به خدا ، یک سراندیشه بنیادی بود** ، که دردگردیسهائی این حشرات ، پدیدار میگردید .

**خدایان نوری ،درگوهرخود،درخود، بسته اند ( verschlossen )** گوهر هستی اشان ، هیچگاه ازخودشان ، بیرون نمیرود ، و تحول ناپذیر، به گیتی و به انسان و به جانور و به گیاه هستند . آنها ، فراسوی خود ، فقط با امروکلمه وقدرت ، چیزی را که غیر از گوهرخودشان است ، خلق میکنند ، ودرقدرت و« بینش تفتیشی » آن و هیبت ، حضور دارند و نزدیکند ، ولی **هرگز، ازخود ، به دیگری ، تحول نمی یابند** ، و وجودشان ، انتقال ناپذیر به دیگریست . **ازخود، به بیرون روان شدن ، ازخود ، دیگری شدن ، بنیاد اندیشه « عشق یا مهر» است** . مسئله مهر، « ازخود، گذشتگی » نیست. مهر، گذشتن ازخود نیست ، بلکه ، ازخود ، دیگری شدنست . سیمرغ ، خدای مهر بود ، چون خودش ، متامُرفُز می یافت و گیتی میشد . ازخودش ، نمیگذشت، بلکه این خودش بود ، که چهره دیگر به خود میگرفت. **این وجود**

**وگوهرخود را ، به گذر به بیرون ازخود، بستن** ، درخدایان نوری ، بلافاصله تبدیل به « خودرا ، به درون خود بستن » میگردد . **آنکه تحول به دیگری نمی یابد ، درخودش نیز، تحول نمی یابد.** خدایان نوری ، درخود ، ثابت میمانند، واین ماندن دریک حالت را ، جاودانی بودن وبقا مینامند . دراینکه خود را به بیرون ازخود ، می بندند ، خودشان را نه تنها از دیگران ، مخفی میسازند ، بلکه از بصیرت خودشان نیز، تاریک میمانند . اینست که **این اندیشه « خود - دیگری گردی » ، یا « خود- دیگری گشتن » ، ازخدایان ایران و از انسانها ، موجودات « خود گشا » میسازد** . خدایان نوری ، خودگشا وراست نیستند ، بلکه همیشه با حکمت ، میگویند و میکنند . آنها فقط فراسوی گوهرخود ، درقدرت خود، درعکس خود ، در فرستاده خود ، در امر خود، در هیبت خود ، نمایان میشوند . درشخصی ودر کتابی ، ظهور میکنند ، و آنجا نیز درخود **میمانند** ( دین و آموزه ، ثابت و تغیر ناپذیر میشوند ) ، ولی **خود را هرگز نمیگشایند ، بلکه خود را ، درچیزهائی که همگوهرشان نیست ، می نمایند** . بر این اندیشهِ « خود گشائی » است که ، فلسفه « آزادی » بنا میشود .

در« خودگشائی » ، این گوهر خوداست که تبدیل میشود. این آرمان خود گشائی ، خود گشتی ، خود گردی ، یک پدیده خدائی شمرده میشد . ازاین رو در نامهای **1- عنکبوت و2- کرم ابریشم و 3- زنبورعسل** ، اینهمانی با خدایان ، دیده میشود . خدا ، عنکیوتیست که دنیارا ، ازشیره جان خود که درتنش هست ، می تند وبافد . خدا ، تخمیست که کرم میشود، و بدورخودش پیله می تند، تا درآن ، تحول به پروانه بیابد . خدا ، زنبورعسلیست که روند همین تحولات را دارد .

عنکبوت ، ازجمله **« دیو پای »** خوانده میشود . « دیو » ، پیش ازآنکه زرتشت ، آنرا زشت و نفرین وطرد کند ، همان زنخدای ایران ( دی و دین ، دی = دین) بود . **« خدای پا » ، بهرام است** ، که جفت جدا ناپذیر سیمرغ، یا بهرامه ، یا ارتا هست . دربهرام یشت دیده میشود که نخست به کالبد باد شتابان وزید . این به

معنای آنست که بهرام ، به باد ( وای به = سیمرغ ) متامرفز یافت . بهرام که خدای پاست ( پا دار) ، اورا « **پابغ** » هم مینامیدند ، که درمرور زمان ، تبدیل به « **با بک** » شده است. وای به نیز بنا بربندهش ، پا و کفش چوبینه دارد. پست باید جفت پا درانسان ، اینهمانی با جفت بهرام و ارتا فرورد داشته باشند . نام دیگر عنکبوت ، **شنبلید** هست، که نام گیاهیست که اینهمانی با « دی به دین » ، خدای روز 23 ، اینهمانی با « دین » ، خدای روز بیست و چهارم دارد ( دی به دین = دین ) . دی ، مادر هست و دین، زهدان آبستن و دیدن هست . پس **شنبلید یا عنکبوت که همان خدای دی و دین هست ، مادر و زهدان آبستن است ، که کودک را درشکمش می تند و می بافد . ازآنجا که دین ، بینش زایشی نیزهست ، پس « بینش حقیقی » ، بینشی است که بُن متامرفز درونی به هم می بافد** . پس انسان که وجود آبستن است ( دین دارد ) ، بینش حقیقی خود را ازگوهر جان خودش میریسد ، و می بافد . عنکبوت ، درتبری « وند ، ونـّالی » خوانده میشود که هم به معنای بافنده و هم به معنای عاشق است . **خدا** ، **جولاهه ایست که ازشیره تن خود ، گیتی را می تند و می ریسد و می بافد . خدا ، درهرجانی و انسانی ، خانه وپیله خود را ازشیره تن وگوهرخود می تند و درآن ، میزید و متامرفز می یابد**. دین یا بینش ، بافته و ریسیده و تنیده تن = دین ( اصل زایش وجود انسان ) است . شبکه ای که عنکبوت می تند ، نمادِ اوج ظرافت و نظم و آراستگی بود . ازاین رو به شبکه چشم ، عنکبوتیه گفته شد . نام دیگرعنکبوت « کارتنک » است . کرو کار، به ریسمان گفته میشده است. درکردی ، « کر» ، هم به معنای ریسمان و هم به معنای تنیده و بافته شده است . کارتنک ، وجودیست که ریسمان می تند و میبافد . **عنکبوت ، سرمشق بافندگی بود ، چون ازشیره جان خود ، ریسمان میساخت، و به هم می بافت** . تنش را می تنید وتبدیل به « تناو= تن + آب= تنیده و بافته درکردی » میکرد . تبدل تن به تناو، به تنیله ( رشته ریسیده درکردی ) ، به ته نیاگ ( بافته ) اندیشه فوق العاده مهم دراین

تصویر بود . ما این رابطه را با پدیده « تن » ، از دست داده ایم . درحالیکه این **تبدیل شدن ( متامُرفُز) تن ، با تناو و بافته ، اندیشه بنیادی این جهان بینی بوده است** . چنانکه درپهلوی تندیه tandih ( فرهنگ فره وشی ) به معنای 1- غنچه درآوردن 2- برگ درآوردن 3- **پدیدارشدن گل و برگ برروی شاخه** است . به همین علت ، نام « تنه درخت » بوجود آمده است، چون تنه درخت ، تحول به شاخه و برگ و شکوفه می یابد . نام دیگرعنکبوت ، جولاهه هست که دراصل بایستی به واژه « **جیل**» بازگردد ، چون درکردی ، جیلا به معنای بافنده و جیلاباف ، عنکبوت وجیلائی ، بافندگیست . و درشوشتری ، معنای اصلی جیل باقیمانده است که « نی » میباشد . ازتارهای این گیاه سایبان و جامه .. می بافته اند. درسجستانی ، چیلک ، به ریسمانی گفته میشود که از نی و جگن می بافند ( خمک ) . نای که همان چیل یا گیل باشد ، و اینهمانی با زهدان دارد ، با تارهای خود ، خانه میبافد . **اینکه عنکبوت ، همگوهر خدا شمرده میشود ، برای ما شگفت آوروحتا مسخره آمیزاست** . چون ما تصویر کاملا دیگری از عنکبوت داریم ، که ازآموزشهای اسلامی و قرآن تولید شده اند ، و این تصویر حاکم برذهن ماست که مارا از دیدگاه بالا ، بیگانه نگاه میدارد .

دراسلام ، دودیدِ گوناگون به « عنکبوت » هست . یک دیدِ آشکار وعلنی درقرآنست ، که **بیت عنکبوت ، اوهن بیوت است** . این سخن البته ، درطرد جهان بینی زنخدایان مکه گفته شده است . عنکبوت ، با شیره وجود خود ، خانه خود را دراین گیتی میسازد . به عبارت دیگر، خدا ، گیتی و هرجانی را با شیره تن خود می تند و می بافد، تا جهان وجان و انسان ، خانه او باشد . گیتی یا دنیا و هرانسانی ، خانه خداهست که از شیره وجود خودش ساخته است . **این تصویر، که ساختن خانه و شهرو مدنیت، با شیره وجود خود انسانهاباشد ، برضد افکار قرآنی میباشد** ، چون عقل انسان هم که تنی است که ازگوهرخدا، سرشته شده ، و طبعا عنکبوتیست که با تارهای جان خود ، شهرومدنیت و قانون و اخلاق را می تند و می بافد . **با زشت ساختن عنکبوت ، چنین اندیشه ای ، طرد و**

**زشت و منفورساخته میشود** . در خود آیه ای که **درسوره عنکبوت درقرآن** میآید ، میتوان پی برد که محمد ازاین تصویر خدا ، میان اعراب ، آگاه بوده است ، و این آیه ، درست برای طرد این تصویر بوده است . دراین آیه میآید که ( ازترجمه تفسیرطبری دردوره سامانیان، تصحیح حبیب یغمائی ) « مثل آن کس ها ، که **بگرفتند ازجزخدا** عزّ وجل ، دوستان ، چون مثل **غنده** است – یعنی کرتینه ، که **بگرفتند خانه** ، و سست ترین خانه ها ، خانه غنده است، اگرچنانست که بدانندی » . « خدا گرفتن » ، همانند « خانه گرفتن عنکبوت » شمرده میشود . در گزیده های زاداسپرم نیز میتوان دید که « آفرینش آفریدگان » یا گیتی ، همانند با « ساختن خانه » شمرده میشود. **فرشگرد، یا بازرائی و نوشوی گیتی** ، سقف خانه گیتی هست( بخش 34 پاره 21و 22 و 23 و 24 ) درکردی ، به تیربزرگ سقف ، « **راژ**» و کاریته گفته میشود ( شرفکندی ) . و به صخره فرازکوه ، **راز** گفته میشود . خوارزمیها بنا برابوریحان در آثار الباقیه به روز 28 که « رام جید » بشد، و با مانتره سپنتا ( 29 ) و بهرام ( 30 ) ، سقف آسمان وزمان هستد ، « راث = راز» گفته میشود .ازاین رو در عربی به معمار، راز میگویند . درست عنکبوت برسقف ، خانه خود را می تند . چنانکه پروین اعتصامی گوید :

ازپرده عنکبوت عبرت گیر
بر **بام و در وجود** ، تاری زن

ازاین رو هست که « دیو پای = غنده » ، اینهمانی با« رام و مانتراسپنتا » داده میشده است . عنکبوت ، که اینهمانی با خدا داده میشد ، با شیره تن خود ، خانه خود را میسازد. خانه ، که در پهلوی خانیک xaanikو در ایرانی قدیم ، آهنه aahana ( جا ومحل نامیده ) دراصل واژه « **کانیا** » میباشد . کانیا kanya=ganyaهم به « نی میان خالی »، وهم به « دختر kanyaa» ( درپهلوی کانیک kanik ) میشده است . ازآنجا که میان نی ، شیرابه هست و زهدان ، « آبگاه » هست ، این واژه معنای « **چشمه** » هم داشته است . اینست که درکردی « هانه »

که همان **آهانه** هخامنشی ها باشد ، هم به معنای چشمه و « خانی » ، وهم به معنای خانه هست . از اینگذشته دراصل ، خانه هارا از نی میساخته اند ، و هنوز نیز دربسیاری از نقاط میسازند ( ترا که خانه نئین است ، بازی نه اینست ، سعدی ) . ازاین رو هما را که درواقع همان سیمرغ میباشد ، همای خانی مینامند ، چون هم دختراست (زهدان زاینده ) و هم خانه است، و هم چشمه، وهم معدن ( کان ، کانی ). این واژه را سپس دردوره مردسالاری « کانا » درفارسی ، و « کانه» در پشتو، زشت وخوارساخته اند ، ولی درعین حال ، معنای مثبت خود را نیر درپشتو همان« کانه » نگاهداشته است . چنانکه ، کانه به شهپرمرغ و بخش بالائی چهره ، و قاب آئینه یا چهارچوبه هرچیزی گفته میشود . درپهلوی به قنات ونهرkanaakih کانکیه و به گنابادkanaavat گفته میشود که مرکب از kanaa +aavat باشد . آبی که از« کانا= زهدان = کاریز= در تبری <u>سوما = کاریز،</u> که همان هوم= نی باشد » بیرون میآید . این واژه دراصل وینا وت vinaavat بوده است که « وین + آباد » باشد ، و « وین »، مانند « بینی» به معنای نی و مجرای زایشی زن ( درکردی بیناور= حیض ) هست . پس « خانه یا کانا، همان نی یا زهدان بوده است ، که هم چشمه است، وهم زادگاه ومرکز آفرینش، وهم زن است اساس واژه « خانه » به پرده عنکبوت گفته میشود. ازآنجا که عنکبوت با آب آبگاهش ( کان ، تن هم نی است ) خانه اش را می تند ، ازاین رو واژه « خانه = که هم جای زندگی+ وهم سر چشمه » است ، درمورد او کاملا بجا بوده است . همانگونه اصطلاح « بیت » درعربی، به ویژه برای خدایان بکار برده میشده است . بیت الله ، بیت العتیق ، بیت المقدس ، بیت اقصی ، بیت ایل ( درعبری ، خانه خدا ) ، بیت الصنم ، بیت العروس ( مکه ، درمکه که عروس بوده است ؟ ) بیت الربه (= لات ) . بیت به « گور= قبر» نیز گفته میشود ، چون گور(= دورنگ ) اصل باز زائی شمرده میشد . ازاین رو به برج های ماه ، بیت گفته میشود ، چون ماه که تخمست ، در زهدان آن برج قرارمیگیرد . بیت ، با

یوغ وجفت شدن ( تخم در زهدان ، انسان درزهدان خانه ، رفتن به درون زهدان خدا= بیت الله ، برای ازنو زاده شدن ) کارداشته است از این رو« بیت » ، به معنای زناشوئی کردن است . از این رو نیز به دومصرع شعر، یک بیت میگویند ، چون درجفت بودن باهم ، یک معنا را میدهند. خود واژه « عنکبوت » ، چنانچه درسنجش با کرم ابریشم و زنبور عسل دیده خواهد شد ، بایستی مرکب از دوبخش باشد 1- عنک ، که معرب « انگ » است که دراصل مانند « انگرا= عنقر» ، معنای « نی =گلووحلق» داشته است . عنق = گردن و عنقا = که نام دیگر سیمرغست ، هردو به معنای « نی » هستند . و 2- پسوند « بوت » درعنکبوت ، همان « بوس » است که نی میباشد . پس عنکبوت ، به معنای « نای بزرگ = نفیر= کره نا » هست ، که اصل آفرینش شمرده میشده است ( مانند گئو کرنا ، درمیان دریای وروکش دربندهش ). « غُنده » که نام دیگر عنکبوتست ، دارای خوشه معانیست که اینهمانی با تصویر سیمرغ دارد : 1- نفیر ، که برادرکوچک کرناست 2- گلوله خمیر نان 3- پنبه گرد و گلوله کرده، که ازآن رشته میریسند . یوستی gunde را « خوشه » ترجمه کرده است . « غُند » دارای معانی 1- گرد باهم آمده 2- پیچیده 3- جمع شده است ، ودرپهلوی به لشگر وگروه ، گُند گفته میشود که معربش « جند » میباشد . ارتا خوشت و ارتا فرورد ، هر دو خوشه ، یعنی جانان ( تخم همه جانها به هم چسیده ) هستند . « رمه » که امروزه فقط به معنای « گله » کاسته شده است ، نام « خوشه پروین » است ، ودرواقع به معنای « کل جهان ، کل جانها» است . « رمه » گفتن به مردم ، به هیچ روی ، بیان تحقیر آنها نیست . تن ِ خدا ، پنبه یا ابریشمیست که ازآن ، جهان را میریسد و می بافد . ( پنبه= پن + به = زهدان به + ابریشم = رشتن آب که شیره وجود باشد = تن ، می تند ) .

تصویر« خدای بافنده ، خدای ریسنده ، خدای دوزنده، یاجولاه » ، تصویر فوق العاده مهمی بوده است که رابطه مستقیم آفریننده با آفریده ، رابطه مستقیم خدا با انسان وگیتی ، رابطه مستقیم انسان با

اندیشه ( بینش ) و گفتاروکردارش را نشان میداده است . خدا ، یا اصل هستی ، پنبه یا پیله ابریشمیست که پیچیده و ریسیده و به هم بافته میشود، و بینش و جهان و انسان و... ، جامه و کرباس و بافته و تافته از جان آبکی خدا هستند، که تبدیل به نخ و رسن و تناو ورشته شده است . اینست که نخ ورشته و ریسمان و رسن و تناب، همه، معنای « عشق » پیدا میکنند . مثلا درسغدی ، واژه پیوند ، patvand معنای « رشته » را هم دارد . یا درکردی ، « داو» ، که به معنای تارنخ یا مو ... هست ، « داوان » ، به معنای داوطلب و خواستگار است . « داوه ستن » ، محکم بستن است . داو داوی ، عنکبوت است . داوه ته جنوکه ، گردباداست . یا« رس » ، که رشته است، و رستن ، ریسیدن است ، درست واژه رسین ،« به هم چسبانیدن» است، و رسکاو، به معنای « به وجود آمدن طبیعی » است ، چون به وجود آمدن ، در راستای به هم بافتن و به هم رشتن ، درک میشد .**عشق، نخ و ریسمان و رسن و رشته است** . این اندیشه در ادبیات ایران ، زنده باقی میماند. چنانکه مولوی گوید :

جنون عشق ، به از صد هزار گردون عقل
که عقل ، دعوی « سر» کرد و عشق ، بی سروپاست
هرآنکه سربودش ، بیم سر همش باشد
حریف بیم نباشد ، هرآنکه شیروغاست
رود درونهِ سمّ الخیاط( سوراخ سوزن ) **رشته عشق**
که سر ندارد و بی سر، مجرد و یکتاست
قلاوزش کندش سوزن و روان کندش
**که تا وصال ببخشد به پاره ها که جداست**

خود نخ یا رشته ، درپیچیدن و تابیدن ، نخ ویا رشته شده است، و پیچیدن وتاب دادن و نوسان کردن ( تاب خوردن )، همه پیکریابی عشق بودند. اینست که واژه های مربوط به نخ و ریسمان ، معمولا معنای پیچیدن و گشتن را هم دارند . چنانچه « جول» که واژه« جولاه » ازآن ساخته شده ، هم به معنای ریسمان است و هم به معنای « طواف کردن ، گشتن ، گرد برآمدن = جولان »

میباشد . حتا به عقل و عزم و آهنگ ، نیز جول گفته میشود ، چون عقل و اراده ، اصل بافنده و یا بهم بافته، شمرده میشدند .
ازاین رو ، باد ( وای به= رام ) که درواقع گرد باد بوده است ( در رام یشت ) ، و پیکر یابی « جان وعشق باهمست » ، درکردی به معنای « پیچ » است . باد (که جان است) ، می پیچد ( باد، عشق است. **جان و عشق درفرهنگ ایران یک گوهرند** ) . اینست که درکردی ، باداک ، به گیاه پیچک ( مهربانک ) گفته میشود و بادان به معنای « تاب دادن » است . باد در سغدی به معنای « روح » هست . هفتواد ، به معنای « هفت جان وروح ، یا هفت عشق» هست . **باد که همان دم یا جان است ، تبدیل به نخ یا « غزل = ریسمان » میشود** . غزل حریر، به ابریشم رشته شده گفته میشود. غزل قطن ، کتان رشته شده است . ازآنجا که نخ = غزل ، پیکر یابی پدیده عشق است ، درست همین واژه است که « غزلlyrik » شده است . درعربی ، غزل، حدیث زنان و حدیث عشق ایشان کردن است . غزل ، رشته و نخ ، درست معنای سرودن از عشق زنان را می یابد. غزلبافی وغزلسرائی ، حدیث عشق است ، و البته دراصل ، حدیث عشق به سیمرغ ، درعشق به هرزنی بازتابیده میشود ، چون « غز+ ال » ، همان پیله ابریشم زنخدا هست ( غز= قژ= کج ، همان کچه یا دوشیزه یا کره هست ) . درعشق به زن ، عشق به سیمرغ نیز هست ، چون ازپنبه و ابریشم وجود سیمرغ ، رشته شده است . اینست که **هر غزلی درادبیات ایران ، نهفته بیان « عشق به سیمرغ یا خرّم یا فرّخ » هست، ازاین رومعانی غزل ، دورویه و مبهم است** .
مولوی میگوید :

بود کان **غزل** درسوزن نگنجد، کین دمت ، غزل است
( دم = غزل = نخ )
که **میریسی ز پنبه تن** ، که بافی حله ادکن
لباس حله ادکن ، ز « غزل پنبکی » ناید
**مگراین پنبه ، ابریشم شود** زاکسیر آن مخزن
چو ابریشم شوی ، آید وریشم ، **تاب ِ وحی او**

ترا گوی بریس اکنون ، بدم پیغام مستحسن

حله ، به جامه ابریشم گفته میشده است ، ولی حله دراصل ، زنبیلی بوده است که از نی می بافته اند ، و معنای خانه ومنزل را هم دارد . علت این بوده است که خانه هارا نخست ، ازنی میساخته اند. هنوزهم دربسیاری از نقاط ، خانه ازنی میسازند . چون از تارهای نی ، جامه میساخته اند و« نای به» که سیمرغ ( بهرامه ) باشد ، اینهمانی با « پیله ابریشم » نیز داشته است ، سپس به ابریشم اطلاق شده است .ازآنجا که عنکبوت وکرم ابریشم با آب دهان خود ، خانه خود را میریسند ، به سخن و بینشی که ازخون دل وجان بافته شود ، حله گفته میشد . فرّخی گوید :

با کاروان حله برفتم زسیستان    با حله تنیده زدل بافته زجان

**این « انتقال وجودی= یا فرگردی جان ، به گفتاروکردار و اندیشه و احساسات و عواطف و پدیده های خود داشتن ، سپس آرمان فلسفه معاصر شده است ( اکزیستنسیالیسم )** . هنگامی اندیشه و گفتار و کردار، ارزش والا دارند، که فرگرد ( متامُرفُز) جان یا بُنِ خود انسان ( که بهمن و هماست ) باشند . تصویر خدا به کردار جولاهه، یا بافنده ، که عنکبوت و کرم ابریشم بهترین نماینده این سراندیشه میباشد ، چون با پدیده عشق ( نخ ، ریسمان ) کار داشته است ، و رابطه فرگردی یا متامرفزی خدا با گیتی وانسان را آشکارا نشان میداده است. این تصاویر درتضاد کامل با تئوری خلقت همه مذاهب نوری بوده اند، ازاین رو این تصاویرتحقیر و زشت و فراموش ساخته شده اند . ولی رد پای آنها درپدیده هائی باقی مانده است ، که اگربادقت نگریسته شود ، حکایت ازاصل خود میکنند . یکی آنکه **آفتاب ، عنکبوت زرین تار، خوانده شده است**.

آفتاب که ( آبیست که درتارهای نورش، تابیده میشود ) همان « صنم » درشعرعبید زاکان میباشد، که خدای مهردرسپهر چهارم است . آفتاب ، خدای مهر است، واو شاهیست که هیچ همانند با شاهان ندارد . این خانه که سپهر چهارم باشد ، و سپهر میانی

است ( چهار، میان هفت است ) جایگاه حاکمیت است، ولی دراین خانه شاهی وحاکمی نیست ، بلکه صنمی هست که هم زیبا ، و هم رامشگر خوشنواز، وهم ساقی جهان است ، و همه جهان، دراثر مهر به او ، لشگرو سپاه او میشوند . این تصویر آرمانی ایرانیان از حکومت و شاهان بوده است .

سریرگاه چهارم که « جای پادشه » است
فزون ز قیصرو فغفور و هرمز و دارا
تهی زوالی و خالی ز پادشه دیدم
ولیک ، لشگرش از پیش تخت او برپا
فرازآن صنمی با هزار غنج و دلال
چو دلبران دلاویزو لعبتان خطا
گهی به زخمه سحرآفرین زدی رگ چنگ
گهی گرفته بردست ساغر صهبا

روزخورشید را سغدیها ، « میر» میگفتند، که همان « مهر» باشد.به خورشید، سیمرغ آتشین و سیمرغ آتشین پرنیزمیگفته اند ( برهان قاطع ) . از برابری عنکبوت زرین تار ، با صنم زیبائی که برای همه جهان چنگ میزند، و ساقی همه جهانست، با سیمرغ آتشین پر ( پر= پرتو = تار ) میتوان دید که **آفتاب و عنکبوت ، همان ارتا بوده است** . خورشید که سیمرغ در روز باشد ،اینهمانی با عنکبوت داده میشود ، و تارهایش، پرتو آفتابند. با این تارها یا پرها یا پرتوها ، گیتی را به شکل خانه خود می تند . گیتی ، خانه ارتا هست ، که درآن زندگی میکند .

ماند به عنکبوت سطرلاب آفتاب
زو، ذره های لایتجزی برافکند خاقانی
صبح چون عنکبوت اصطرالاب
برعمود زمین تنید لعاب نظامی
نظرش برفلک تنید لعاب
از دم عنکبوت اصطرالاب نظامی

همچنین طبقه چهارم چشم ازطبقات چشم، عنکبوتیه نامیده شده است . چشم آسمان ، ماه است که اصل روشنی شمرده میشده

است که هرروز خورشید ( خودش ) را میزائیده است . ماه ، اینهمانی با نرگس داده میشود و پروین ، نرگسه است .

از پرده عنکبوتی نرگس تو
دردل زده عنکبوت مژگان تو چنگ

« چشم » ، ماهی بود که خورشید را میزائید، و هردو متامرفز سیمرغ بودند، وسیمرغ یا ماه ، متامرفز بهمن بود . ونرگس ، اینهمانی با چشم داشت . بالاخره ، تنیدن تارعنکبوت ، به معنای عشق باقی مانده است :

عشق او عنکبوت را ماند
بتنیده است تفته ، گرد دلم شهید بلخی

همچنین پرده عنکبوتیه است که دماغ را می پوشاند و تاج شاهی را با بافته خود میپوشد :

عنکبوت آمده آنگاه چو نساجی
سرهارتاجی ، پوشیده به دیباجی منوچهری

وبالاخره ، ناصرخسرو ، اشعارو افکارخود را

نیست مرا تار، مگر عنکبوت
کو زتن خویش ، شده تارِ خویش

آنگاه مولوی ، وجود انسان را اصطرلابی میداند که پرده عنکبوتی ( شبکه ) براو نقش شده است و ازاین پرده عنکبوتیست که غیب را میشناسد :

آدم اصطرلاب اوصاف علو ست
وصف آدم ، مظهر آیات اوست
هرچه دروی می نماید ، عکس اوست
هم چو عکس ماه ، اندر آب جوست
برصطرلابش ، نقوش عنکبوت
بهراوصاف ازل ، دارد ثبوت
تا زچرخ غیب و وز « خورشید روح »
عنکبوتش درس گوید ازشروح

درادبیات ایران ، هرچند دیدگاه منفی اسلامی نسبت به تصویر عنکبوت ، باقی مانده است، ولی دراین میان، نه تنها مولوی بلخی

این برآیندها را باز زنده ساخته است، همچنین پروین اعتصامی ، ازنو، راه به تصویر اصیل عنکبوت درفرهنگ ایران که زمانها فراموش شده بود، می یابد، و عنکبوت را « **جولای خدا** » مینامد، وسرمشق کاروکوشش میشمارد. کاهلی

عنکبوتی دید بردر، گرم کار گوشه گیرازسرد و گرم روزگار
دوک همت را بکارانداخته جز ره سعی وعمل، نشناخته
رشته هارشتی زمو باریکتر زیروبالا ، دورتر، نزدیکتر
پرده میآویخت پیدا ونهان ریسمان می بافت ازآب دهان

**کاردانان ، کار زینسان میکنند**
**تا که گوئی هست،چوگان میزنند**

تصویر مثبت عنکبوت در اسلام ، در داستان غاری که محمد و ابوبکر درگریز ازمکه درآن پنهان شده اند ، نیز مانده است . هرچند این معجزه ، به الله نسبت داده میشود که به عنکبوتها امر میکند که فوری بر درغارپرده به تنند ، ولی درواقع ، این داستان بازتاب عقیده مردمان مکه درآن زمانست ، که درخود عنکبوت ، گوهر خدائی میشناختند ، و نیاز به معجزه الله نبوده است .

نا کرده مکر مکیان ، جان محمد را زیان
چون عنکبوتی درمیان ، پروانه غار آمده ( خاقانی )

جالب اینجاست که تصویرعنکبوت ، تصویرپروانه را تداعی کزده است . این تداعی دراثر ارسطو نیزهست ، که ناخود آگاهانه زنبورعسل و پروانه ، همدیگر را تداعی میکنند ، و جای یکدیگرمی نشینند . یا وقتی عطار ازهمین واقعه سخن میگوید :

حبیب، حضرت خود را کشید بر در غار
زپرده ای که تند عنکبوت ، شادروان

پرده عنکبوت ، شادروان میشود . شادروان، به « پرده درپیش درخانه شاهان » گفته میشده است . چون « شاد و شاده » ، نام سیمرغ یا رام بوده است . چنانچه « شادروان مروارید » ، نام لحن دوازدهمست که روزه ماه ( = سیمرغ ) است . همچنین، شاد ورد ، طوق و هاله وخرمن ماه است . درسغدی به گردن ( گرد+ نا ) که اینهمانی با رام جید دارد ، شادهshade و

شادکو shadaku گفته میشود ( قریب ). نیایشگاه شاد یا شاده دربلخ ، نیایشگاه سیمرغ بوده اند، و هیچ ربطی به نیایشگاه بودائیان ندارد ، و برمیکیان ، تولیت ( سدانی ) این نیایشگاه را داشته اند . این سیمرغ ( = عنکبوت ) بوده است، که انسان را ازگزند جانی ( تعقیب محمد برای کشتنش) میرهاند . البته مفهوم « خانه= کانا » و« بیت که همان پیت= فیت است» و« سرا » نیز که اینهمانی با نی= زهدان دارند ، افاده همین اندیشه را میکرده اند . شهر وخانه ، زهدانی شمرده میشدند که جایگاه قداست جانست و جان درآن گزند ناپذیر میباشد .

بررسی ادامه دارد